

ارزیابی رابطه ذهن و بدن از منظر کارکردگرایی

رضا صفری کندسری*

حسین واله**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۲/۱۱

چکیده

مسئله ذهن و بدن یکی از مسایل اساسی فلسفه است که به رابطه حالات ذهنی و حالات مغزی (فیزیکی) می‌پردازد. دوگانه‌انگاری جوهری، حالات ذهنی را متمایز از حالات بدنی می‌داند و هر کدام از نفس و بدن را دو جوهر متفاوت می‌داند که ویژگی‌های خاص خودشان را دارند. رفتارگرایی حالات ذهنی را حالات رفتاری می‌داند و حالات ذهنی را به حالات رفتاری تقلیل می‌دهد. نظریه این‌همانی حالات ذهنی را حالات مغزی می‌داند. کارکردگرایی نظریه‌ای است که حالات ذهنی را حالات کارکردی می‌داند که با توجه به درون‌داد، برون‌داد و سایر حالات ذهنی نقش کارکردی را ایفا می‌کند و حالات ذهنی را به حالات رفتاری، مغزی و فیزیکی تقلیل نمی‌دهد. در این مقاله پس از تبیین مسئله ذهن و بدن، در ابتدا به دیدگاه‌های دوگانه‌انگاری جوهری، رفتارگرایی، این‌همانی ذهن و مغز و اقسام و نقد آنها خواهیم پرداخت. سپس با مقایسه کارکردگرایی با نظریات دیگر به تبیین کارکردگرایی و اقسام آن خواهیم پرداخت.

واژگان کلیدی: مسئله ذهن و بدن، دوگانه‌انگاری، رفتارگرایی، این‌همانی ذهن و مغز، کارکردگرایی.

*. دانش آموخته مقطع دکتری رشته فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، آدرس الکترونیک:

safarireza50@yahoo.com

** عضو هیأت علمی گروه فلسفه، دانشگاه شهید بهشتی، آدرس الکترونیک:

wale2ir@yahoo.com

مقدمه

فلسفه ذهن یکی از شاخه‌های مهم در فلسفه تحلیلی معاصر است که بیشتر به دستاوردهای علمی همچون روانشناسی تجربی، هوش مصنوعی و زیست‌شناسی تکیه دارد. از لحاظ تاریخی فلسفه ذهن در قرن حاضر با بررسی دوگانه‌انگاری دکارتی آغاز می‌شود. مسأله ذهن و بدن یکی از مسائل اصلی فلسفه ذهن است که سابقه چندین هزار ساله دارد، اما در فلسفه ذهن با تکیه بر دستاوردهای علمی به این مسأله پرداخته می‌شود. هر فیلسوفی نظریاتی در این باره ارائه داده است. توضیح آنکه انسان‌ها پدیده‌های خاص همچون احساس‌ها، امیال، باورها، آگاهی‌ها و دیگر حالات ذهنی دارند. در این بین دو مجموعه ویژگی می‌بایم؛ یک مجموعه حالات ذهنی (احساس، باور، میل، آگاهی و غیره) را از بدن جدا می‌سازد و مجموعه دیگر حالات ذهنی را در بدن قرار می‌دهد و همین امر سبب مسأله ذهن و بدن می‌شود.

فلاسفه ذهن در پاسخ به این مسأله به دو دسته کلی واقع‌گرا و حذف‌گرا تقسیم می‌شوند. واقع‌گرایان (دوگانه‌انگاری، رفتارگرایی، نظریه این‌همانی ذهن و مغز و کارکردگرایی) وجود حالات ذهنی را می‌پذیرند، اما حذف‌گرایان وجود حالات ذهنی را انکار می‌کنند. واقع‌گرایان به دو دسته دوگانه‌انگار و یگانه‌انگار تقسیم می‌شوند. دوگانه‌انگاری حالات ذهنی و حالات بدنی را دو نوع جوهر متمایز می‌داند که هر کدام ویژگی‌های منحصر به فردی دارند. اما یگانه‌انگاری حالات ذهنی و حالات بدنی را از یک نوع می‌دانند که دو ویژگی دارند. روایت فیزیکی‌الیستی یگانه‌انگاری نظریه غالب فلسفه ذهن معاصر است و به دو دسته تقلیل‌گرا و غیر تقلیل‌گرا تقسیم می‌شوند. رفتارگرایی، نظریه این‌همانی ذهن و مغز و فیزیکیالیسم، حالات ذهنی را به ترتیب به رفتار، حالات مغزی و حالات فیزیکی تقلیل می‌دهند، اما کارکردگرایی و این‌همانی موردی حالات ذهنی را به رفتار و حالات مغزی و فیزیکی تقلیل نمی‌دهند. اینک به شرح مختصر دوگانه‌انگاری، رفتارگرایی، این‌همانی ذهن و مغز و کارکردگرایی می‌پردازیم.

فلاسفه دوگانه‌انگاری «جوهری» معتقد هستند که ذهن (نفس) از بدن جدا است و قلمرو جداگانه دارد. حالات ذهنی غیر مادی هستند اما حالات فیزیکی مادی هستند. به عبارت دیگر به دو جوهر جداگانه باور دارند، اما دوگانه‌انگاری خاصه معتقد است فقط یک جوهر داریم که دو ویژگی ذهنی و فیزیکی دارد. یکی از اشکالات اساسی دوگانه‌انگاری جوهری، مشکل تبیین رابطه علی ذهن و بدن و مسأله اذهان دیگر است. رفتارگرایی جوهر ذهنی را انکار می‌کند و ذهن را همان رفتار بالقوه و بالفعل می‌داند و قدرت علی ذهن را نیز انکار می‌کند و باور دارد که ما به واسطه رفتار اشخاص به حالات ذهنی آنان پی می‌بریم. از دیدگاه رفتارگرا

رضا صفری کندسری، حسین واله

ذهن همان رفتار است و رفتار مقوم ذهن است و علتی قبل از رفتار قابل مشاهده وجود ندارد. یکی از اشکالات رفتارگرایی این است که ممکن است شخص به امری باور داشته باشد ولی در رفتار خارجی آن را نشان ندهد. اشکال دیگر رفتارگرایی ویژگی «کل بودن» حالات ذهنی و کیفیات ذهنی است.

نظریه دیگر، این‌همانی ذهن و بدن (مغز) است. این گروه برخلاف رفتارگرایی، وجود حالات درونی ذهنی و قدرت‌های علی آنها را می‌پذیرند. لکن از نظر این گروه، حالات ذهنی، حالات فیزیکی و مغزی هستند. از نظر این گروه، هر چند معنای ذهن و مغز متفاوت است، اما از لحاظ مصداق یکی هستند و به یک واقعیت یعنی فرایندهای مغزی اشاره دارند. حامیان این نظریه برای حل رابطه ذهن و بدن به علم متوسل می‌شوند. همان‌گونه که علم می‌گوید آب H_2O است، ذهن نیز مغز است. اشکالات این‌همانی، اشکال معرفتی، اشکال مکانی، اشکال کیفیات ذهنی، اشکال کریپیکی و اشکال انحصارطلبی است که در ادامه به تبیین آنها خواهیم پرداخت.

نظریه دیگر کارکردگرایی است. کارکردگرایی حالات ذهنی را می‌پذیرد، اما آنها را به رفتار، حالات مغزی و فیزیکی تقلیل نمی‌دهند. کارکردگرایان ذهن را کارکرد می‌دانند که رابطه علی با درون داد، برون داد و سایر حالات ذهنی دارد و با این کار نقش خاصی را ایفا می‌کند. کارکردگرایی به دو دسته کارکردگرایی سطح دوم و سطح اول تقسیم می‌شود. در ابتدا پاتنام کارکردگرایی را مطرح کرد. این نوع کارکردگرایی را کارکردگرایی سطح دوم (ماشینی) می‌نامند. حامیان این نظریه برای حل معضل ذهن و بدن و رابطه آن دو از کامپیوتر الگو می‌گیرند. همان‌گونه که کامپیوتر سخت افزار و نرم افزار دارد و یک برنامه (نرم افزار) واحد می‌تواند در سخت افزارهای مختلف اجرا شود و نرم افزار با سخت افزار این‌همانی ندارد و تحقق چندگانه دارد و به واسطه ورودی خاص و رابطه علی با سایر حالات درونی دیگر خروجی خاص دارد و با این عمل کارکرد خاصی را انجام می‌دهد، حالات ذهنی (نرم افزار) نیز تحقق چندگانه دارند و با عصب C (سخت افزار) این‌همانی ندارند. مثلاً درد با جراحت بافت به وجود می‌آید و باعث میل به خلاص شدن از درد و رفتار درد می‌شود و با این عمل، فعل و کارکرد خاصی صورت می‌پذیرد. نوع دیگر کارکردگرایی، کارکردگرایی سطح اول است. وجه شباهت کارکردگرایی سطح اول و سطح دوم همان کارکرد است، اما در توصیف کارکرد با یکدیگر اختلاف دارند. کارکردگرایی سطح دوم از رهگذر روانشناسی علمی (تجربی) به توصیف کارکرد می‌پردازد، اما کارکردگرایی سطح اول از رهگذر روانشناسی عرفی به توصیف کارکرد می‌پردازد. از دیدگاه کارکردگرایی سطح اول حالات ذهنی نقش کارکردی را ایفا

می‌کنند، از طرفی دیگر حالات مغزی این نقش را نیز انجام می‌دهند. پس حالات ذهنی با حالات مغزی این‌همانی دارند. کارکردگرایی سطح اول به این‌همانی ذهن و مغز منتهی می‌شود. در این مقاله در ابتدا به مسأله ذهن و بدن و سپس دیدگاه‌های دوگانه‌انگاری، رفتارگرایی و این‌همانی ذهن و مغز بررسی و نقد می‌شود و در انتها به مقایسه کارکردگرایی با سایر دیدگاه‌ها و اقسام کارکردگرایی خواهیم پرداخت.

مسأله ذهن و بدن:

در فلسفه ذهن معاصر، مسأله ذهن و بدن توسط هربرت فیگل^۱ در سال ۱۹۵۸ در مقاله «امر ذهنی و امر فیزیکی»^۲ و در سال ۱۹۵۹ توسط اسمارت^۳ در مقاله «احساس‌ها و فرایندهای مغزی»^۴ مطرح شد. در سال ۱۹۴۸ رایل^۵ در کتاب «مفهوم ذهن»^۶ به تأسی از ویتگنشتاین به مسأله امر ذهنی پرداخت. لکن این دو به گفتار منطقی ذهن پرداخته‌اند و مسأله متافیزیکی رابطه ذهن و بدن را مطرح نکرده‌اند. در واقع این دو فیلسوف مسأله متافیزیکی رابطه ذهن و بدن را امری بی‌معنا می‌دانستند.^۷

همان‌گونه که گفته شد، سؤال در باب رابطه پدیده‌های ذهنی و حالات فیزیکی بدن را مسأله ذهن و بدن گویند. توضیح آنکه هرگاه به پدیده‌های ذهنی فکر می‌کنیم، دو مجموعه از ویژگی‌ها را می‌یابیم؛ یک مجموعه که قلمرو ذهن را از بدن جدا می‌سازد و مجموعه دیگر ذهن را در عالم مادی قرار می‌دهد. مجموعه اول مانند ساجکتیویتی^۸، معرفت اول شخص، آگاهی، معنا، عقلانیت، آزادی و خود آگاهی^۹، که در جهان مادی یافت نمی‌شوند. مجموعه دوم می‌گوید با این حال نمی‌توانیم پدیده‌های ذهنی را مانند هویت‌های ذهنی همچون اعداد، کاملاً خارج از جهان مادی قرار دهیم و از طرفی فعالیت ذهن به فعالیت مغز مربوط است و کارکرد مغز امر ضروری برای کارکرد ذهن است و این ملاحظات ما را و می‌دارد که ذهن را امری فیزیکی بدانیم. زیرا امر فیزیکی با جهان فیزیکی در ارتباط است. این دو مجموعه با یکدیگر تنش^{۱۰} دارند. زیرا یک مجموعه می‌گوید ذهن نمی‌تواند امر فیزیکی باشد. مجموعه

1 . Feigl Herbert

3 . Smart

5 . Ryle Gilbert

7 . kim 1998: 1

9 . Self-Awarness

2 .The Mental and The physical

4 .Sensations and Brain Processes

6 .The Concept of mind

8 . Subjectivity

10 . Tension

رضا صفری کندسری، حسین واله

دیگر می‌گوید ذهن باید امری فیزیکی باشد. این مسأله ذهن و بدن است؛ ویژه انسان هم نیست بلکه در مورد موجودات دیگر نیز صادق است.^۱

مسائل فلسفه ذهن که مبتنی بر مسأله ذهن و بدن است بدین صورت طبقه بندی می‌شود:

۱- مسأله هستی‌شناختی: حالات ذهنی و حالات فیزیکی چگونه هستند؟ آیا یک طبقه زیر طبقه دیگری است؟ آیا همه حالات ذهنی، حالات فیزیکی هستند؟ آیا حالات ذهنی و حالات فیزیکی کاملاً از یکدیگر متمایز هستند؟

۲- مسأله علیت: آیا حالات ذهنی بر حالات فیزیکی اثر می‌گذارند و بالعکس؟ آیا حالات ذهنی بر حالات ذهنی دیگر اثر می‌گذارند؟ اگر اثر دارند کیفیت اثر گذاری‌شان چگونه است؟

۳- مسأله آگاهی: آگاهی چیست؟ چگونه با مغز و بدن مرتبط است؟

۴- مسأله التفات: التفات چگونه با مغز و بدن مرتبط است؟

۵- خود نفس چیست؟ چگونه با بدن در ارتباط است؟

۶- مسأله تجسد: چگونه ذهن در بدن جای دارد؟^۲

هدف فلسفه ذهن بررسی ماتقدم سرشت اصلی پدیده‌های ذهنی است.^۵ این مسأله اذهان‌فلسفه را متحیر ساخته است و هر کدام نظرگاهی را اختیار نموده‌اند:

۱- برخی وجود حالات ذهنی را انکار نموده و گفته‌اند فهم عرفی و عادی ما از ذهن اساساً اشتباه است و حالات ذهنی واقعاً وجود ندارند. لذا این گروه به طریق اولی به تبیین امر ذهنی نمی‌پردازند. از مدافعان این نظر پال چرچلند^۶ و پاتریشا چرچلند^۷ هستند. این گروه را ماتریالیست حذف‌گرا^۸ نامیده‌اند.^۹

۲- برخی ذهن را اصل می‌دانند و بقیه جهان را خلق ذهن، روح و تجربه ما می‌دانند. این گروه را ایدئالیست^{۱۰} می‌نامند.

۳- برخی جنبه‌های ذهنی و فیزیکی هر دو را اصل می‌دانند و معتقدند این دو جنبه بر اساس یکدیگر تبیین نمی‌شوند. این گروه را دوگانه‌انگار^{۱۱} می‌نامند.^{۱۲}

1. MacGinn 1996:17-18

3. Embodiment

5. MacGinn 1996:16

7. Churchland, Patricia

9. Ramsey 2007

11. Dualism

2. Self

4. Robinson 2011

6. Churchland, Pual

8. Eliminative Materialism

10. Idealism

12. Nolan 2005:116

۴- فیزیکیالیسم: در فلسفه ذهن معاصر دیدگاه‌های دوگانه‌انگاری جوهری به دلایل گوناگون رد شده است و فیزیکیالیسم وجودشناختی^۱ - که معتقد است اشیاء و خواص اشیاء اساساً فیزیکی هستند و بیشتر فلاسفه امروزی برخی از صور آن را پذیرفته‌اند^۲ - جایگاهی برجسته در مسأله ذهن و بدن پیدا کرده است. زیرا معتقد است دو جوهر جداگانه در عالم زمانی و مکانی وجود ندارد و فقط اجزاء مادی و مجموعه آنها وجود دارند. در بیشتر بحث‌های فلسفه معاصر فیزیکیالیسم وجودشناختی دیدگاه آغازین بحث‌ها می‌باشد و در نتیجه داغ‌ترین بحث‌های معاصر مربوط به رابطه ویژگی‌های^۳ ذهنی و فیزیکی با یکدیگر است.

بر این اساس مرکز اصلی بحث، اختلاف تقلیل‌گرایی^۴ و ضد تقلیل‌گرایی^۵ است؛ تقلیل‌گرا معتقد است، ویژگی‌های ذهنی به ویژگی‌های فیزیکی تقلیل داده می‌شوند. بر این اساس ویژگی‌های غیر فیزیکی در جهان وجود ندارند و همه ویژگی‌ها نهایتاً به ویژگی‌هایی که اساساً فیزیکی هستند، تقلیل می‌یابند. در سه دهه اخیر تقلیل‌گرایی اُفول یافته است و روایت مؤثر فیزیکیالیسم، فیزیکیالیسم ضد تقلیل‌گرا است که معتقد است ویژگی‌های ذهنی به انضمام ویژگی‌های مرتبه بالاتر قلمروی مستقل را تشکیل می‌دهند و به قلمروی فیزیک تقلیل نمی‌یابند.^۶

در فلسفه معاصر هرگاه می‌گوییم ما دارای ذهن هستیم، مقصودمان این نیست که چیزهایی هستند که ما دارای آنها هستیم، بلکه ذهن داشتن ویژگی و خاصیتی است که ما و موجودات مرتبه بالاتر آن را داریم. بر این اساس ذهن‌مندی^۷ با ذهن داشتن^۸ فرق دارد.^۹ این‌همانی^{۱۰} ذهن و بدن یکی از نمونه‌های فیزیکیالیسم تقلیلی است که معتقد است حالات ذهنی، فرایندهای مغزی هستند و بررسی‌های علمی این امر را می‌تواند، نشان دهد. همان طوری که علم می‌گوید آب H₂O است. رفتارگرایان حالات ذهنی را با تمایلات^{۱۱} رفتاری یکی می‌دانند.^{۱۲} آن چیزی که این‌همانی و رفتارگرایی را تضعیف کرد، آن را استدلال تحقق

1 . Ontological Physicalism

3 . Properties

5 . Nonreductionism

7 . Mentality

9 . Kim 1996:5

11 . Dispositions

2 . King 2008

4 . Reductionism

6 . Kim 1996:211-212

8 . Having Mind

10 . Identity

12 . Block,2007a:15

رضا صفری کندسری، حسین واله

چندگانه^۱ پاتنام^۲ و استدلال قانون می‌نامند.^۳ دیویدسن^۴ بود که در گروه ضد تقلیل‌گرایان قرار می‌گیرد. بر اساس کارکردگرایی، انواع و ویژگی‌های ذهنی انواع کارکردی در سطح بالاتر هستند.^۵ حالات ذهنی بر اساس درون داد، برون داد و دیگر حالات ذهنی معین می‌شوند.^۶ در این بخش دیدگاه‌های دوگانه‌انگاری جوهری، رفتارگرایی، این‌همانی ذهن و مغز و کارکردگرایی را توضیح می‌دهیم.

دیدگاه‌ها:

دوگانه‌انگاری

دوگانه‌انگاری به دو گانه‌انگاری جوهری^۷ و دوگانه‌انگاری خاصه^۸ تقسیم می‌شود. قبل از این که به تعریف دوگانه‌انگاری جوهری و دوگانه‌انگاری خاصه بپردازیم، شایسته است جوهر و عرض (خاصه) را تعریف نماییم. جوهر چیزی است که به تنهایی بتواند در جهان وجود داشته باشد. به عبارت دیگر موضوع ندارد و قائم بالذات است. اما عرض به تنهایی نمی‌تواند در جهان وجود داشته باشد. به دیگر عبارت قائم به دیگری است به عنوان مثال؛ بدن انسان جوهر است. زیرا می‌توان جهانی را تصور کرد که در آن فقط بدن انسان باشد. اما اگر بدن ۸۰ کیلو وزن داشته باشد، این ۸۰ کیلو نمی‌تواند بدون بدن وجود داشته باشد. پس وزن داشتن از ویژگی‌ها و اعراض بدن و قائم به بدن است.^۹ حامیان دوگانه‌انگاری معتقد هستند ذهن کاملاً از بدن متمایز است. بدن شیء فیزیکی است که در فضا قرار دارد. مشکل از اتم‌هایی است. قد و وزن مشخصی دارد. می‌توان آن را دید و لمس کرد. اما ذهن امری غیر فیزیکی است و در فضا قرار ندارد، از اتم‌ها تشکیل نشده است. قد و وزن ندارد و نمی‌توان آن را دید و لمس کرد. پس ذهن و بدن از دو سنخ متفاوت هستند. در جهان نیز دو سنخ جوهر وجود دارد: جوهر ذهنی و جوهر فیزیکی.^{۱۰} حامیان دوگانه‌انگاری خاصه معتقد هستند که جوهری که موجودات این جهان از آن ساخته شده‌اند یکی است اما این جوهر واحد دو سنخ ویژگی کاملاً متفاوت دارد. انسان نیز از جوهر واحد ساخته شده است اما دو سنخ ویژگی متمایز مادی و ذهنی دارد، همان گونه که کتاب یک شی (جوهر) است دو ویژگی (خاصه) شکل و رنگ دارد

1 . Multiple realization

3 . Anomalist argument

5 . Kim,1998:2-3

7 . Substance Dualism

۱۰ . ریونز کرافت ۱۳۸۷: ۱۷-۱۸

2 . Putnam, Hilary

4 . Davidson, Donald

6 . MacGinn,1996:18

8 . Property Dualism

۹ . ریونز کرافت ۱۳۸۷: ۳۳

که با هم متفاوت هستند.^۱ هر چند فیلسوفانی از جمله جان فاستر^۲ از دو گانه‌انگاری جوهری دفاع می‌کنند، این دیدگاه به هیچ وجه دیدگاه غالب در فلسفه ذهن معاصر نیست. در مقابل دو گانه‌انگاری دکارتی دیدگاه‌های عموماً مادی انگارانه وجود دارد.^۳

نقد دو گانه‌انگاری دکارت:

اشکال معرفت شناختی

یکی از معیارهای معناداری نظریه تحقق‌پذیری معنا است. معنا هنگامی تحصیل دارد که تحقیق تجربی‌اش میسر باشد. زمانی که این معیار بر ذهن اطلاق گردد ناگزیر اتصافات ذهنی باید عمومیت و قابلیت آزمون‌پذیری تجربی داشته باشند. عمومیت و آزمون‌پذیر بودن طرح مسأله از دیدگاه سوم شخص است و تعارض با نظریه دو گانه‌انگاری دکارتی که بر اساس اول شخص است، پیدا می‌کند. بنا بر پوزیتیویسم منطقی هر گاه بخواهیم به اهداف و نتایج علمی در باب ذهن برسیم، باید دیدگاه اول شخص در مورد ذهن را کنار نهیم و دیدگاه سوم شخص را به کار بریم.^۴ لذا یکی از عواملی که باعث افول دو گانه‌انگاری دکارت شد، پوزیتیویسم منطقی و نظریه تحقق‌پذیری معنا بود. تحقق بین‌الذهانی معیار درستی علم و معناداری زبان شد. اگر اذهان نیز بخواهند علمی و معنادار باشند، باید با این معیارها سازگار باشند. علم نظرگاه سوم شخص و بین‌الذهانی به اشیاء دارد و دیدگاه اول شخص سنتی از اهداف علمی کنار گذاشته شد.^۵ فرض می‌گیریم ما به ذهن خود معرفت داریم، اما چگونه از اذهان دیگر آگاه می‌شویم، چگونه معرفت پیدا می‌کنیم که دیگران ذهن دارند؟ معرفت، معرفت سوم شخص است نه معرفت اول شخص و خصوصاً. این اشکال منجر به ظهور رفتارگرایی شد.

اشکال علی:

این اشکال بر اساس اصل بستار علی است؛ یعنی جهان فیزیکی به لحاظ علی کامل است، یعنی هر معلول فیزیکی یک علت تامه فیزیکی دارد. علم فیزیک جهان را نظامی بسته می‌داند که رویدادها در آن تنها انعکاس رویدادهایی در جای دیگر از همین دستگاه هستند. در جستجوی علت امور فیزیکی معلول هیچ‌گاه نباید به امور غیر فیزیکی متوسل شویم. جهان

۱. کرباسی زاده و شیخ رضایی ۱۳۹۱: ۲۵

2. John Foster

۴. خاتمی ۱۳۸۷: ۲۰

۳. دیویس ۱۳۹۱: ۲۴

5. Lycan, 2003: 48

رضا صفری کندسری، حسین واله

فیزیکی منبع کافی برای تبیین همه امور معلول خودش را دارد و به این معنا کامل است. در مورد بدن انسان‌ها نیز هر رفتار بدنی علت تامه فیزیکی خودش را دارد که آن هم علت تامه فیزیکی خودش را دارد و همین طور این سلسله ادامه می‌یابد. در این سلسله نیازی به امور غیر فیزیکی نداریم.^۱

دکارت رابطه علیّی ذهن و بدن را از جنس روابط علیّی بین وقایع مادی نمی‌دانست و معتقد بود اذهان موجوداتی غیر مادی‌اند که می‌توانند علل رخدادهای مادی شوند. این طرز تلقی با اصل بستر علیّی جهان مادی ناسازگار است. پس ۱- در هر زمان که حالت فیزیکی علتی دارد، علت آن کاملاً فیزیکی است (اصل بستر علیّی) ۲- برخی حالات فیزیکی معلول حالات ذهنی هستند (اصل دوگانه‌انگاری) ۳- هرگاه حالتی فیزیکی معلول حالتی ذهنی باشد، حالات فیزیکی دیگری نمی‌توانند علت آن حالت فیزیکی باشند. در نتیجه دست کم برخی حالات ذهنی همان حالات فیزیکی هستند.^۲ به علاوه در نقد سخن دکارت می‌گوییم، اگر واقعاً اذهان غیر مادی و غیر مکانی هستند چگونه به طور علیّی با اشیاء فیزیکی که در مکان هستند، می‌توانند رابطه داشته باشند؟ دکارت جاذبه را به عنوان مدلی برای عمل امر غیر مادی در بدن فیزیکی پیشنهاد کرد ولی باید گفت این جاذبه ذاتاً واجد بُعد است و نمی‌تواند واسطه نفس و بدن شود. به علاوه هویت‌های غیر مادی نمی‌توانند بنا بر قوانین فیزیک همچون حرکت و انرژی علت حرکت مکانی باشند.^۳

رفتارگرایی

همان‌گونه که در قسمت دوگانه‌انگاری گفته شد در فلسفه دکارت ذهن انسان اساساً خصوصی^۴ و سابجکتیو^۵ است و برای هر پدیده مانند احساس درد یا حالت التفاتی مانند باور و شک، یک فاعل شناسا داریم که شخص شناخت مستقیم به آن حالت دارد و دیگران باید از گزارشات شفاهی و دیگر سرنخ‌های رفتاری قابل مشاهده او استنتاج کنند که او تجربه درد یا تفکر درباب امر خاصی دارد. از یک طرف علم شما به حالات ذهنی خودتان مستقیم و شخصی است اما علم شما به حالات ذهنی دیگران غیرمستقیم است و باید از رفتار فیزیکی و قابل مشاهده او استنتاج کنید. مشکل اینجاست که نظریه دکارت علم ما به اذهان دیگر را

۲. کرباسی زاده و شیخ رضایی ۱۳۹۱: ۳۵-۳۶

۱. ذاکری ۱۳۸۹: ۶۲-۶۳

3. Lycan 2003: 48

4. Private

5. Subjective

غیرممکن می‌سازد. رفتارگرایی الگوی دکارتی از ذهن همچون تئاتر خصوصی و درونی که فقط یک شخص می‌تواند به آن نگاه کند را انکار می‌کند.^۱

رفتارگرا ذهن را مکانیسم روحی داخلی نمی‌داند که دارای معلول‌های رفتاری باشد بلکه رفتار خارجی مقوم ذهن است. از دیدگاه رفتارگرا در مورد ساعت که عقربه دارد، ساعت یعنی چیزی که عقربه خارجی دارد. کارکرد داخلی ساعت مهم نیست بلکه فقط حرکت کردن عقربه‌ها مهم است.^۲

رفتارگرایی علیت ذهنی^۳ را که یکی از موانع دوگانه‌انگاری بود را نیز نمی‌پذیرد و معتقد است رفتار، علت داخلی ندارد. در سال ۱۹۲۰ جان واتسون^۴ یک پیشنهاد داد و بیان کرد رفتار علت‌های ذهنی ندارد. او رفتار ارگانیسم را پاسخ قابل مشاهده به محرک می‌دانست که علت رفتار است. ۳۰ سال بعد اسکینر^۵ نقش روان‌شناسی را فهرست کردن قوانینی می‌دانست که روابط علی بین محرک‌ها و پاسخ‌ها را تبیین می‌کند. در این صورت مسأله فلسفی تبیین رابطه ذهن و بدن منتفی می‌شود.^۶

رفتارگرایی چهار روایت عمده دارد؛ روایت اول آن رفتارگرایی روش‌شناختی^۷، روایت دوم رفتارگرایی روان‌شناختی^۸، روایت سوم رفتارگرایی منطقی(تحلیلی) و روایت چهارم آن رفتارگرایی فلسفی است. این نظریات هر چند ارتباط نزدیکی با هم دارند. اما از جهت بسیار مهمی با یکدیگر تفاوت دارند. رفتارگرایی روش‌شناختی پیشنهادی است مبنی بر آن که روان‌شناسان چگونه باید تحقیقاتشان را انجام دهند. به همین دلیل است که رفتارگرایی روش‌شناختی در صدد ارائه روشی برای تحقیقات روان‌شناسی است^۹ و هیچ ادعای زبانی یا فلسفی درباره ذهن ندارد.^{۱۰} این نوع از رفتارگرایی نظریه غالب در آثار واتسون و اسکینر است.^{۱۱} رفتارگرایی روان‌شناسی معتقد است که رفتار بدون ارجاع به رویدادهای ذهنی تبیین می‌شود. منابع تبیین رفتار، رفتار خارجی و محیطی است نه امر داخلی و ذهنی. رفتارگرایی

1 . Kim,1996 : 26-27

2. Byrne 1996:132

3 . Mental Causation

4 . John,Watson

5 . Skinner

6 . Fodor 2004:169

7 . Methodological Behaviorism

8 . Psychological Behaviorism

۱۰. خاتمی ۱۳۸۷: ۲۹

۹. ربونز کرافت ۱۳۸۷: ۴۳

11 . Graham 2010

رضا صفری کندسری، حسین واله

منطقی^۱ (رفتارگرایی تحلیلی^۲) معتقد است که اگر واژگان و مفاهیم ذهنی در تبیین رفتار به کار گرفته شوند، باید با واژگان رفتاری عوض شوند و واژگان ذهنی باید به واژگان رفتاری ترجمه شوند.^۳ رفتارگرایی فلسفی^۴ در پی پاسخی مبتنی بر فیزیکیالیسم به این سؤال است که «حالات ذهنی چیستند؟». علی رغم این اختلافات، رفتارگرایان بر رفتارهای انسانی تکیه دارد؛ رفتارهایی که افراد تحت شرایط معینی از خود بروز می‌دهند.^۵

نقدهای رفتارگرایی:

اشکال اول

رفتارگرایی حالات ذهنی از جمله درد را با تمایلات بالقوه و بالفعل رفتاری این همان می‌داند و می‌گوید درد یعنی رفتار درد. اشکال این است که ممکن است درد باشد ولی رفتار درد نباشد. زیرا دردها مجموعه پاسخها نیستند بلکه علت‌های مجموعه پاسخها هستند و این پاسخ رفتاری که انجام می‌شود بر اساس حقیقت تجربی است. زیرا می‌توان جهانی را تصور کرد که درد چنین پاسخ‌های معمول را نداشته باشد یا اصلاً پاسخی نداشته باشد و حتی ممکن است در یک جامعه افراد صبوری باشند که درد را احساس کنند و از آن هم متنفر باشند ولی رفتار درد یعنی فریاد و جیغ را ابراز نکنند. ولی در همان جامعه کودکان غیر بالغ رفتار درد را نشان دهند.^۶ بنابراین داشتن تمایل برای بروز رفتارهای حاکی از درد، شرط لازم برای درد داشتن نیست. پس درد با رفتار درد، این‌همانی ندارد. حتی می‌توان تصور کرد که فردی تظاهر کند که تمایل به درد دارد. در حالی که در واقع درد نداشته باشد. فردی را در نظر بگیرید که هیچ‌گاه درد نکشیده است و وقتی او با چکش روی انگشتش می‌کوبد، هیچ دردی ندارد. حتی زمانی که پایش می‌شکند هم درد نمی‌کشد. نام این فرد را حسن می‌گذاریم. حسن از شرایط خودش خجالت می‌کشد و یاد گرفته است که چگونه مانند دیگران به درد کشیدن تظاهر کند. وقتی روی انگشتش می‌کوبد، به یاد می‌آورد که باید آخ بگوید و سپس جای درد را بمالد. زمانی که پایش می‌شکند، فریاد می‌زند. چهره در هم می‌کشد. سر انجام پس از گذراندن دوره کارآموزی، وی آموخته که رفتارهای حاکی از درد را مانند سایر افراد عادی تقلید کند. با این حال او هیچ‌گاه احساس درد ندارد. حسن نمونه از یک مقلد بی‌عیب و نقصی است که تمایل

1 . Logical Behaviorism

2 . Analytical Behaviorism

3 . graham 2010

4 . philosophical Behaviorism

۵. ریونز کرافت ۱۳۸۷: ۴۳

6 . Putnam, 1975a: 331-334

به بروز رفتارهای حاکی از درد دارد، بدون این که واقعاً درد داشته باشد. داشتن تمایل به بروز رفتارهای حاکی از درد برای درد داشتن کافی نیز نیست.^۱

اشکال دوم

رفتارگرایی قادر نیست تمام حالات ذهنی را تبیین کند. چون در حالات ذهنی آگاه باقیمانده‌ای از حالات ذهنی وجود دارد که در رفتار آشکار نمی‌شود. مثلاً ویژگی‌های کیفی و پدیداری که شامل تجربه حسی و تصورات می‌شود که در پاسخ‌های رفتاری به محرک خاص انعکاس نمی‌یابد و رفتارگرایی جایگاه حالات ذهنی را در جنبه‌های فیزیکی موجودات انسانی مشخص نکرده است.^۲ سرشت کیفی ذاتی حالات ذهنی است. در حالی که ویژگی‌های غیرذاتی و خارجی، امری نسبی و در ارتباط با اشیاء دیگر در نظر گرفته می‌شوند. درد یک ویژگی کیفی دارد که آن را درد می‌سازد، اما رفتارگرایان هویت حالات ذهنی را وابسته به تمایلات رفتاری می‌دانند.^۳ به عنوان مثال پای شما روی سوزن رفته و بلافاصله از درد شدید در پایتان آگاه می‌شوید. بر اساس رفتارگرایی درد، در واقع تمایلی برای رفتار فریاد کشیدن، چهره در هم کشیدن است. سؤال این است که چگونه تمایل به فریاد و اخم می‌تواند دردناک باشد؟ چرا تمایل به رفتار خاص باعث چنین احساسی می‌شود؟ آیا نمی‌توان رباتی ساخت که ایستادن روی سوزن را تشخیص دهد و به صورت خودکار صدای فریاد را تولید کند اما هیچ احساسی از درد نداشته باشد؟^۴ پس رفتارگرایی نمی‌تواند کیفیت ذهنی^۵ که یکی از علامات ذهن است را تبیین رفتاری کند.

اشکال سوم

رفتارگرایی تبیین کافی از نقش علی حالات ذهنی و ویژگی‌های ذهنی ارائه نمی‌دهد. رفتارگرایی حالات ذهنی را با رفتارهای بالقوه و بالفعل این‌همان می‌داند. نقدی که بر رفتارگرایی وارد می‌شود این است که رفتار فقط با تمایل رفتاری تبیین نمی‌شود. رفتار بر اساس باورها و امیال تبیین می‌شود. اشخاص بر اساس آن چه می‌خواهند و آن چه باور دارند عمل می‌کنند. مثلاً مجید از عرض اتاق گذشت. زیرا یک شیرینی می‌خواست و باور داشت شیرینی‌هایی در طرف دیگر اتاق است. در این مثال روشن شد که رفتار، معلول تمایل رفتاری

۱. ریونز کرافت ۱۳۸۷: ۵۳-۵۴

2. Lycan 2006: 291-292

3. Heil 2000: 65-66

۴. ریونز کرافت ۱۳۸۷: ۵۲

5. Qualia

رضا صفری کندسری، حسین واله

نیست بلکه معلول حالات ذهنی دیگر (باور و میل) است.^۱ به دیگر عبارت رفتار یک ارگانیسم ممکن است نه فقط مبتنی بر درون داد حسی باشد بلکه بر حالات کلی^۲ یعنی دیگر ارزش‌ها و باورها مبتنی باشد.^۳ توضیح این که چگونه می‌توان باور را با رفتار توجیه کرد، مثلاً S به p باور دارد، این منوط به این است که S میل به گفتن حقیقت داشته باشد. رفتار و فعل از یک حالت ذهنی پیچیده ناشی می‌شود نه از یک حالت ذهنی واحد. پس باور به تنهایی موجب رفتار نمی‌شود و باید با میل ترکیب گردد. هرگاه بخواهید ساندویچ بخورید این به رفتار خوردن ساندویچ منتهی می‌شود اگر باور داشته باشید آن چیزی که در دست شما است ساندویچ است و میل به خوردن آن داشته باشید.^۴ این اشکال موجب ظهور کارکردگرایی شد که تبیین کل‌نگرانه^۵ به حالات ذهنی دارد.

نظریه این‌همانی

ماتریالیسم منکر این است که جهان متشکل از جواهر ذهنی و مادی باشد. از دیدگاه این گروه هرگاه اشیاء را با هم ترکیب و تنظیم نماییم، نتیجه یک موجود ذهنمند است. ذهن هویت مستقل نیست بلکه ماده‌ای است که به نحو مناسب مرتب و ساماندهی شده است. ماتریالیسم تاریخ کهن دارد. دموکریتوس^۶ جهان را متشکل از اتم‌هایی می‌دانست که در خلأ می‌چرخند. هابز^۷ و لامتری^۸ پدیده‌های ذهنی را تفاعل مکانیکی اجزاء مادی می‌دانستند. تمامی ماتریالیست‌ها با اختلافاتشان منکر دوگانه‌انگاری هستند.^۹

از دیدگاه ماتریالیسم هر چیزی مادی و دارای امتداد، شکل و حرکت است. ولی از دیدگاه فیزیک، نیرو و جاذبه فیزیکی است اما امتداد، شکل و حرکت ندارد. بدین دلیل در دوره معاصر به جای ماتریالیسم، اصطلاح فیزیکالیسم که عام‌تر از ماتریالیسم است را به کار می‌برند.^{۱۰}

نظریه این‌همانی ذهن و بدن یکی از مصادیق فیزیکالیسم تقلیلی است و حامیان اولیه آن به ترتیب پلیس^{۱۱}، فیگل^{۱۲} و اسمارت^{۱۳} هستند که هر کدام روایت خود در باب این نظریه را در اواخر ۱۹۵۰ و اوائل ۱۹۶۰ ارائه داشته‌اند.^{۱۴} از نظر این گروه، برخلاف رفتارگرایی برخی از حالات ذهنی حقیقتاً داخلی هستند که با رفتار خارجی و تمایل این‌همانی ندارند ولی بر خلاف دوگانه‌انگاری شب‌وار و غیر فیزیکی نیستند، بلکه امری فیزیکی و عصبی هستند. حالات

۱. دیویس ۱۳۹۱: ۲۷

2 . Total State

3 . Putnam 2004:166

4 . Kim 1996:34

5 . Holistic

6 . Democritus

7 . Hobbes

8 . Lamettrie

9 . Heil 2000:63

10 . Stolijar 2009

11 . Place

12 . Feigl

13 . Smart

14 . Schneider 2009

ذهنی با حالات عصبی این‌همانی دارند. مثلاً درد با شلیک عصب C این‌همانی دارد.^۱ هر چه قدر بیشتر درباره سیستم عصبی بدنیم بیشتر کشف خواهیم کرد که رابطه‌ای بین رویدادهای ذهنی و رخدادهای عصبی که در مغز روی می‌دهد وجود دارد و اگر این گونه باشد هر حالت و فرایند ذهنی با فرایند مغزی در ارتباط است و رویدادهای ذهنی همان رویدادهای مغزی هستند. در این صورت مشکلی در فهم رابطه علی بین رویدادهای ذهنی و بدنی نخواهد بود. زیرا یک رخداد داریم و همچنین این نظریه نسبت به دوگانه‌نگاری «به صرفه‌تر»^۲ است. زیرا تنها یک هویت را می‌پذیرد. اذهان هویت‌های مادی هستند و ویژگی‌های ذهنی، ویژگی‌های مادی مغز و سیستم عصبی هستند.^۳ حامیان نظریه این‌همانی به علم^۴ متوسل می‌شوند. علم تصور عادی مردم از ذهن را تغییر می‌دهد. روان‌شناسی عرفی نظریه ماقبل علمی است که با کشف تبیین رفتارمان با واژگان فیزیکی می‌توان کذب آن را آشکار ساخت. دیدگاه‌های روزانه مردم که محصول باورها، امیال و نیات‌شان است. هرگاه رفتارشان بر اساس روان‌شناسی علمی تبیین گردد، ممکن است کاذب شوند. حالات ذهنی، حالت ذهن غیر مادی نیستند بلکه حالات مغزی هستند همان گونه که آب H₂O است و نور تخلیه الکتریکی است. احساسات نیز فرایندهای مغزی هستند. این نظریه معنای درد را نمی‌گوید. زیرا معنای درد با معنای شلیک عصب C یکی نیست بلکه این دو به یک رخداد^۵ ارجاع داده می‌شوند. زیرا هرگاه شخصی درد داشته باشد عصب C وی شلیک می‌گردد.^۶

نقد این‌همانی:

اشکال معرفتی

امر ذهنی و امر فیزیکی در حالت معرفتی با هم تفاوت دارند. روستایی قرون وسطایی درد را نمی‌دانست اما بافت عصب C را نمی‌دانست و مقدار کمی درباره مغز می‌دانست. پس چگونه درد با شلیک عصب C این‌همان خواهد بود!^۷ همه ما درد را می‌شناسیم و آن را تشخیص می‌دهیم. برای این که درد را درک کنیم نیازی نداریم عصب شناس یا متخصص مغز باشیم. پرسش مهم این است که اگر درد داشتن با تحریک بافت C این‌همان است، چرا معرفت به

1 . Lycan 2003:70

2 . Parsimony

3 . Heil 2000: 71-72

4 . Science

5 . Event

6 . Cockburn,2001:58-59

7 . Kim 1996:62

رضا صفری کندسری، حسین واله

یکی (احساس درد) آسان‌تر از معرفت به دیگری (تحریک بافت C) است! اگر دو چیز در واقع یکی باشند، لازم می‌آید معرفت ما به یکی از آن‌ها هم اندازه معرفت به دیگری باشد.^۱

اشکال مکانی

حالات ذهنی، حالات فیزیکی نیستند. زیرا مغز در مکان قرار دارد ولی ذهن در مکان قرار ندارد. پس چگونه افکار، امیال، احساسات و غیره در مغز جای می‌شوند؟ و هرگاه می‌گوییم پا درد می‌کند، نمی‌توانیم بگوییم درد در پا است. زیرا کسی که عضوی از بدنش را ندارد، احساس را درک می‌کند اما نمی‌تواند جای آن رامشخص سازد. در حالی که از نظر فاعل شناسا ممکن است، درست نباشد.^۲

اشکال کیفیت ذهنی

اگر شخصی درد داشته باشد، این درد خودش را به نحو اول شخص می‌یابد و دارای کیفیت است ولی نظریه این‌همانی از موضع سوم شخص آن را بررسی می‌کند و این کیفیت را فلاسفه کیفیت‌پدیداری حالت آگاهی ذهن می‌دانند.^۳ ویژگی‌هایی که حالات ذهنی انسانی را مشخص می‌سازند با ویژگی‌هایی که فرایندهای مغزی را مشخص می‌کنند، با یکدیگر تفاوت دارند. شما به واسطه تیر کشیدن دندانان درد کشیدن را احساس می‌کنید. با دیدن عکس آن با اشعه ایکس یقین پیدا می‌کنید که دندانان خراب شده است. احساس درد دندان کاملاً از فرایندهای فیزیولوژیکی که تحقیقات علمی آن را نشان می‌دهد، متمایز است. امکان دارد درد دندان را احساس کنید، بدون این که فرایندهای فیزیکی آن را بدانید و یا ممکن است فرایندهای فیزیکی را بدانید اما احساس دندان درد نکنید. دانشمندان می‌توانند مغز شما را اسکن کنند اما صرفاً با دیدن عکس مغز شما نمی‌توانند احساس دندان درد شما را داشته باشند. به دیگر سخن، دانشمندان نمی‌توانند به کیفیت ذهنی شما یعنی احساس دندان درد شما دسترسی مستقیم داشته باشند.^۴ آن‌ها معرفت سوم شخص و غیر مستقیم به احساس دندان درد شما دارند. در حالی که شما معرفت اول شخص و مستقیم به دندان دردتان دارید.

۱. کرباسی زاده و شیخ رضایی ۱۳۹۱: ۶۹-۷۰

2. Kim 1996: 63

3. Heil 2000: 83

۴. مسلین ۱۳۸۸: ۱۳۸-۱۳۹

اشکال کریپکی

قبل از نقد کریپکی بر نظریه این‌همانی به تعریف دال^۱ ثابت^۱ و دال^۲ غیر ثابت^۲ می‌پردازیم. دال^۱ ثابت آن است که در همه جهان‌های ممکن بر یک چیز دلالت کند. دال^۲ غیر ثابت آن دالی است که در همه جهان‌های ممکن بر یک چیز دلالت نکند. از دیدگاه وی اسماء خاص و اسماء طبیعی (آب = H₂O، طلا عنصری با عدد اتمی ۱۷ است، گرما جنبش مولکولی است^۳) دال^۱ ثابت هستند اما وصف‌ها، دال^۲‌های غیر ثابت هستند. مثلاً نیکسون^۴ و رئیس جمهور آمریکا در سال ۱۹۷۰ را در نظر می‌گیریم. نیکسون اسم خاصی است که یک چیز را در همه جهان‌های ممکن دلالت می‌کند. اما رئیس جمهور آمریکا در سال ۱۹۷۰ وصفی است که یک چیز را در همه جهان‌های ممکن دلالت نمی‌کند. زیرا ممکن بود رئیس جمهور در سال ۱۹۷۰ همفری^۵ می‌بود نه نیکسون. بنابراین وصف‌ها دال^۲ غیر ثابت هستند.^۶

وی سپس به رابطه دال^۱‌های ثابت با یکدیگر می‌پردازد. از دیدگاه وی این‌همانی اسماء خاص و اسماء طبیعی ضروری ماتاخر است. مثلاً گرما = جنبش مولکولی، در همه جهان‌های واقعی و ممکن بر یک چیز دلالت می‌کند و به واسطه ویژگی ممکنش ثابت می‌شود و آن ویژگی ممکنش همان است که می‌تواند احساس‌های فلان و بهمان را در ما تولید کند. ما به گونه ماتقدم نمی‌دانیم که کدام پدیده فیزیکی این احساسات را در ما تولید می‌کند. ما سرانجام کشف می‌کنیم که آن پدیده در واقع حرکت مولکولی بوده است. هرگاه گرما، می‌گوییم مقصودمان پدیده خارجی است که از طریق احساس درک می‌کنیم و این پدیده خارجی، احساس گرما را در ما تولید می‌کند.^۷

وی سپس به مقایسه «گرما» و «جنبش مولکول»، «درد» و «تحریک بافت C» می‌پردازد. از نظر وی هر دو جفت دال^۱ ثابت هستند؛ ولی تفاوتشان در نحوه تثبیت مدلولشان است. در مورد گرما و جنبش مولکولی چیزی (احساس گرما) است که واسطه پدیده خارجی و مشاهده کننده است. لذا گرما = جنبش مولکولی ضروری است. حس گرما رخداد امکانی و واسطه است. اگر درد = تحریک بافت عصب C باشد، بایستی حس درد امری امکانی و واسطه باشد. اما درد با جهت امکانی ثابت نمی‌شود. در این جا پدیده خارجی و پدیده درونی (ذهنی) یکی است. درد

1. Rigid Designator

2. Nonrigid Designator

3. Kripke 2001:116

4. Nixon

5. Humphrey

6. Kripke 2001: 48-49

7. Kripke 2001:132-33

رضا صفری کندسری، حسین واله

به واسطه ویژگی‌های عرضی (ممکن) تثبیت نمی‌شود بلکه به واسطه ویژگی ذاتی (احساس درد) تثبیت می‌شود. در مورد درد و احساس درد دال و مدلول با ویژگی ذاتی تعریف می‌شود، در مورد گرما مدلول این دال به واسطه ویژگی عرضی (احساس گرما) تعریف می‌شود. یعنی ویژگی که احساس S را در ما تولید می‌کند. تفکیک درد و احساس درد ممکن نیست. تفکیک گرما و حس گرما ممکن است. حس گرما وصف امکانی است که پدیده عینی جنبش مولکولی به واسطه آن تثبیت می‌شود. یعنی ممکن است گرما باشد ولی ما نباشیم، اما در مورد درد این انفکاک وجود ندارد^۱. از دیدگاه وی درد با تحریک بافت C این‌همانی ندارد و این‌همانی آنها کاذب است.

اشکال انحصارطلبی^۲

این‌همانی سنخی می‌گوید هرگاه درد هست، شلیک عصب C نیز هست. به دیگر عبارت، درد منحصرأ با شلیک عصب C همراه است. سؤال این است که آیا ممکن است جانورانی از جمله حلزون یا حیوانات خزنده که مغزشان متفاوت از مغز انسان‌ها باشد، درد داشته باشند؟ آیا ممکن است موجوداتی خارج از این جهان باشند و حیات ذهنی پیچیده‌ای داشته باشند ولی ساختار بیولوژیکی آنها بر پایه کربن^۳ نباشد؟ آیا ممکن است سیستم‌های الکترومیکانیکی باهوش مانند ربات ساخته شود و بعد حالات ذهنی مختلف را به آنها نسبت دهیم؟ اعصاب هر شخصی از شخص دیگر متفاوت است یا حتی ممکن است در یک شخص از زمانی تا زمان دیگر تغییر کند. پس هر حالت ذهنی معین ممکن است تحقق چندگانه داشته باشد. در این صورت ممکن نیست حالات ذهنی با حالات فیزیکی این‌همان باشند. این اشکال بر این‌همانی سنخی وارد است نه این‌همانی نمونه‌ای. تحقق چندگانه، فیزیکی‌الیسم نوعی را رد می‌کند و گذر از فیزیکی‌الیسم تقلیلی به فیزیکی‌الیسم غیر تقلیلی را ممکن ساخت و منبع الهام کارکردگرایی شد^۴. در قسمت بعد به کارکردگرایی خواهیم پرداخت.

کارکردگرایی:

هیالاری پاتنام در سال ۱۹۶۰ مقاله «ذهن‌ها و ماشین‌ها»^۵ را که در آن ذهن را به ماشین تشبیه کرده بود، منتشر ساخت. سپس در سال ۱۹۶۷ مقاله‌های «سرشت حالات ذهنی»^۶ و

1 . Kripke 2001:152-154

2. Chauvinism

3 . Carbon -Based

4 . Kim1996: 69-70.Putnam 2004:164-165

5. Minds and Machines

6. The Nature of Mental States

«حیات ذهنی برخی از ماشین‌ها»^۱ را منتشر کرد. دو مقاله اخیر بیانیه کارکردگرایی است که در آن انسان به کامپیوتر شباهت دارد و حالت روان‌شناسی، حالات کارکردی هستند. کارکردگرایی انسان را مانند کامپیوتر، ماشین خودکار می‌داند که از گوشت و خون تشکیل شده است و ربات نیز مانند انسان آگاه است. حالات ذهنی بیشتر به حالات منطقی ماشین (برنامه ماشین) شباهت دارند، نه حالات ساختاری ماشین (حالاتی که بر اساس سطح سخت افزار تعریف می‌شوند). حالات روان‌شناسی به طور تجربی با حالات کارکردی این‌همانی دارند. زیرا هر ارگانیسمی که احساس درد می‌کند ماشین خودکار احتمالی به مانند ماشین تورینگ است و تفاوتشان در این است که حافظه ماشین تورینگ نامتناهی است. ولی حافظه انسانی محدود است و این که ماشین تورینگ دترمینیستیک^۲ است، اما حالات ذهنی احتمالی هستند. حالت روان‌شناسی، حالات کارکردی هستند^۳.

از دیدگاه پاتنام حل مسأله ذهن و بدن به وسیله «همشکل کارکردی»^۴ است. زیرا اگر دو سیستم از لحاظ کارکردی هم‌شکل باشند، از لحاظ حالات ذهنی هم‌شکل خواهند بود، هر چند از نظر ساختاری متفاوت باشند. مثلاً کامپیوتری که اجزاء الکتریکی دارد با کامپیوتری که چرخ و دنده دارد اگر از لحاظ کارکردی مانند هم باشند، در این صورت هم‌شکل خواهند بود. هرچند تحقق حالات کامپیوتری متفاوت باشد^۵.

کارکردگرایی معاصر با تمایز میان نقش^۶ و ایفا کننده^۷ شروع شد، مقایسه بین انسان و ماشین ما را به تمایز برنامه ماشین (که به طور مجرد در نظر گرفته می‌شود) و ماده خاص (که ماشین از آن ساخته شده است و برنامه را محقق^۸ می‌سازد) سوق می‌دهد. آن چیزی که اهمیت دارد، کارکرد^۹ است نه کارگزار^{۱۰}. برنامه مهم است نه ماده محقق کننده. نرم افزار است نه سخت افزار^{۱۱}. نقش مهم است نه ایفا کننده. کارکردگرایی دیدگاهی مثبت^{۱۲} در است. زیرا تمایز نقش و ایفا کننده اساس متافیزیک است^{۱۳}.

1. The Mental Life of Some Machines

3 . Putnam 1996:507-509

5. Putnam 1975b: 291-293

7. Occupant

9 . Function

11 .Software

13 .Positive Doctorine

2 . Deterministic

4. Functional Isomorphism

6. Role

8 . Realize

10. functionary

12 .Hardware

14 . Lycan,1995:37

رضا صفری کندسری، حسین واله

کارکردگرا به واسطه تحقق چندگانه حالات ذهنی به فهم کارکردی حالات ذهنی می‌رسد. حالات ذهنی بر اساس نقشی که در نظام روان‌شناسی دارند، تعریف می‌شوند. کارکردگرایان در این زمینه به کامپیوتر متوسل می‌شوند. توضیح اینکه چندین نوع سخت افزار می‌توانند یک نرم افزار را اجرا کنند. مهندسان کامپیوتر فرایندهای محاسباتی را با تجزیه از جزئیات فیزیکی مطالعه می‌کنند. در زندگی عادی نیز رفتار هر کدام را بر اساس کارکردشان توصیف می‌کنیم، بدون این که جزئیات فیزیکی و شیمیایی را که حالات ذهنی را محقق می‌سازد، بدانیم. بر این اساس، مفاهیم ذهنی، مفاهیم کارکردی هستند و جزئیات مادی آنها برای ذهنمندی ضرورت ندارند. جزئیات مادی کاربراتور را توانا می‌سازد که در موتور خاص، کارکرد خاص را ایفا کند.^۱

کارکردگرایی سبب افول فیزیکیالیسم نوعی و تثبیت فیزیکیالیسم غیرتقلیلی در باب سرشت حالات ذهنی شد. همه این‌ها از ایده تحقق چندگانه حالات ذهنی ناشی می‌شود. آن چیزی که تحقق چندگانه را از اشکالات نظریه این‌همانی ذهن و مغز متمایز می‌سازد، این حقیقت است که تحقق چندگانه پایه‌ای برای مفهوم جدید از ذهن شد که نقش محوری در شکل دادن به تفکرات کنونی درباره جایگاه روان‌شناسی و علوم شناختی بازی می‌کند، به کار می‌رود.^۲ برای معرفی کارکردگرایی به مقایسه کارکردگرایی با رفتارگرایی و نظریه این‌همانی می‌پردازیم.

مقایسه کارکردگرایی و رفتارگرایی

بر اساس کارکردگرایی، ویژگی اصلی هر نوع ذهنی، مجموعه روابط علی آن با تأثیرات محیط و دیگر حالات ذهنی و رفتار بدنی مشخص می‌شود. مثلاً درد از جراحت بدنی بوجود می‌آید و باعث اضطراب، رنجش، میل به خلاص شدن از درد، لرزش و مراقبت از موضع زخم می‌شود. بر اساس کارکردگرایی هر حالتی که نقش کارکردی درد را ایفا کند، درد است. همچنین دیگر انواع حالات ذهنی از جمله احساسات، ترس‌ها، باورها به واسطه نقش‌های علی حالات داخلی ذهنی که بین درون‌دادهای حسی و برون‌دادهای رفتاری واسطه است، تعریف می‌شوند. از این حیث کارکردگرایی وارث رفتارگرایی است.^۳ هر چند کارکردگرایی همچون رفتارگرایی، جملات ذهنی را نهایتاً با واژگان غیر ذهنی تعریف می‌کند، ولی با آن متفاوت است و تفاوتش به شرح زیر است:

1. O'Connor and Robb, 2003:115

2. Kim 1996:73

3. Chuchland 1999:37

۱- در حالی که رفتارگرایان حالات ذهنی را بر اساس محرک‌ها و پاسخ‌ها تعریف می‌کنند، حالات ذهنی را علت‌های پاسخ‌ها و معلول‌های محرک‌ها نمی‌دانند. رفتارگرایی حالات ذهنی را صرف تمایلات می‌داند. هرگاه درد را به شخص نسبت می‌دهیم، درد علت یا معلول چیزی نیست بلکه آن چیزی است که شخص در شرایط معین انجام می‌دهد. رفتارگرایان قدرت‌های علی حالات ذهنی را نمی‌پذیرند اما کارکردگرایان قدرت‌های علی حالات ذهنی را واقعی می‌دانند که معلول شرایط و علت ظهورات خاصی هستند.^۱

به عبارت دیگر کارکردگرایی حالات ذهنی را حالات درونی واقعی که واجد قدرت‌های علی است، می‌پذیرد. اما رفتارگرایی حالات درونی ذهنی که با حالات ذهنی دیگر در ارتباط باشد را نمی‌پذیرد و حالات درونی را با رفتار بالقوه و بالفعل یکی می‌داند. بر اساس رفتارگرایی، درد همان لرزیدن، فریاد زدن و میل به آنها است، اما نه این که حالات داخلی علت لرزش‌ها و فریادها باشند. بر این اساس هر دو تمایل رفتاری را می‌پذیرند اما کارکردگرایی رهیافت واقعی به تمایلات دارد، در حالی که رفتارگرایی رهیافت ابزاری به تمایلات دارد، مثلاً قابل حل بودن شکر بنا بر رفتارگرایی این گونه است که اگر شکر در آب انداخته شود حل می‌شود که قضیه شرطیه است، در حالی که کارکردگرایی قابل حل بودن شکر را همچون حالات درونی بدون شرط شکر می‌داند که به طور علی مسبب حل شدن شکر است، اگر در آب انداخته شود.^۲

۲- در تفسیر درون داد(محرک) و برون داد(پاسخ) نیز با یکدیگر تفاوت دارند. رفتارگرایی محرک و پاسخ را فقط بر اساس رفتار و محرک قابل مشاهده تفسیر می‌کند. اما از دیدگاه کارکردگرایی یک حالت ذهنی ممکن است به حالات ذهنی دیگر ارجاع داده شود. مثلاً در درد شخص ممکن است اندوهگین شود و تمایل به خلاص شدن از درد کند که این تمایل خودش یک حالت ذهنی است. پس کارکردگرایی وجود حالات ذهنی را می‌پذیرد، یعنی جایگاه وجودشناسی آنها را می‌پذیرد که نقش علی دارند. رفتارگرا حالت ذهنی را فقط به عنوان تمایل رفتاری می‌پذیرد که ساختار علی ندارد. از دیدگاه رفتارگرایی ذهنی به غیر از رفتار وجود ندارد. ولی از دیدگاه کارکردگرایی، حالات ذهنی، علل داخلی^۳ رفتار هستند. پس یک حالت ذهنی با حالات ذهنی دیگر، برون داد و درون داد در ارتباط است. به این معنا کارکردگرایی تبیین «کل نگرانه» از ذهن ارائه می‌دهد.^۴

1. Block 2007b:33

2. Kim 1996:68

3. Inner Causes

4. Kim 1996:79

مقایسه کارکردگرایی و این‌همانی ذهن و مغز

ممکن است گفته شود کارکردگرایی وارث این‌همانی است. زیرا یک حالت ذهنی می‌تواند در ابزارهای مادی گوناگون تحقق پیدا کند و در این صورت تحقق چندگانه خواهد داشت. پاتنام در این باره می‌گوید، ماتریالیسم هرگاه می‌گوید انسان‌ها ماشین‌های مادی هستند که از قوانین مادی پیروی می‌کنند، صادق است ولی نظریه مادی که می‌گوید حالات ذهنی با حالات فیزیکی این‌همانی دارند کاذب است. زیرا برنامه مغز هر طوری می‌تواند باشد ولی ما می‌توانیم همین برنامه را در یک ساختاری که از لحاظ مادی و فیزیکی با ما متفاوت است، اجرا نماییم. از دیدگاه کارکردگرایی این نظریه معقول است که مثلاً بگوییم اگر با یک مریخی برخورد نماییم که از لحاظ کارکردی با ما یکسان باشد ولی از لحاظ عصب با ما متفاوت باشد درست نیست که بگوییم آن مریخی درد ندارد و ممکن است دو جهان داشته باشیم که مردمان آنها از لحاظ ساختار مغزی با ما متفاوت باشند، ولی از لحاظ کارکردی هم‌شکل ما باشند. پس نرم افزار مهم است نه سخت افزار.^۱

نتیجه‌گیری

هسته اصلی کارکردگرایی این بود که حالات ذهنی بر اساس کارکرد و نقش علی‌شان تعریف می‌شوند که این نقش علی با درون داد، برون داد و دیگر حالات ذهنی در ارتباط است. مثلاً درد یک حالتی است که بر اساس رفتار درد (مانند گریه و جیغ)، درون داد (مانند پارگی پوست) و روابط علی‌اش با دیگر حالات داخلی (مانند میل به خلاص شدن از درد و باور در باره منشأ درد) تعریف می‌شود.^۲ اما در متون کارکردگرایی اختلافات عجیبی می‌بینیم که منشأ بیشتر آنها به رابطه کارکردگرایی و فیزیکیالیسم بر می‌گردد. برخی از کارکردگرایان از جمله آرمسترانگ^۳ و لوئیس^۴ معتقد هستند، فیزیکیالیسم صادق است و برخی از جمله پاتنام، فودور^۵ و بلاک معتقد هستند فیزیکیالیسم کاذب است.^۶ از این حیث کارکردگرایی به کارکردگرایی سطح دوم (تجربی، علمی، ماشینی و ضد تقلیلی) و کارکردگرایی سطح اول (ما تقدم، عرفی، تحلیلی و تقلیلی) تقسیم می‌شود؛ کارکردگرایی سطح دوم کارکرد حالات ذهنی را بر اساس فرضیه‌های علمی تبیین می‌کند و تابع داده‌های علمی است. یعنی اگر نظریه روان‌شناسی

1. Putnam 1975b:293

2. Churchland 2006:169

3. Armstrong

4. Lewis

5. Fodor

6. Block 2007b:35

قدیم به واسطه نتایج علمی جدید رد شود، حالات روان شناسی تعریف کارکردی جدید می‌یابند. اما کارکردگرایی سطح اول نقطه شروع خود را روان‌شناسی عامیانه می‌داند و کارکردگرایی را تحلیل معنای عامیانه حالات ذهنی که نقش علی دارند، می‌داند.^۱ بلاک کارکردگرایی سطح دوم را روان-کارکردگرایی^۲،^۳ و کارکردگرایی سطح اول را تعیینگر کارکردگرایی^۴ می‌نامد.^۵

کارکردگرایی سطح دوم

پاتنام حالات ذهنی را با حالات جدول ماشین تورینگ مقایسه می‌کند. از دیدگاه آغازین وی بر می‌آید که او حالات ذهنی را با حالات جدول ماشین این‌همان می‌داند. فودور با مقایسه حالات ذهنی با حالات جدول ماشین فیزیکیسم (یعنی هر حالت ذهنی، حالت فیزیکی است) را رد می‌کند. برهان وی بر اساس روایت ساده ماشین تورینگ است، مثلاً درد حالت جدول ماشین است. ماشین تورینگ می‌تواند از مواد گوناگون ساخته شود. این ماشین حالت فیزیکی مشخصی ندارد. در این صورت حالات ذهنی با حالات مغزی این‌همان نخواهد بود. حالات ذهنی با نقش‌ها و کارکردهایشان این‌همانی دارد نه محقق‌کننده‌هایش. برای مثال کاربراتور از دیدگاه کارکردگرایی سطح دوم، ویژگی‌ای^۶ است که گاز و هوا را ترکیب می‌کند و این ترکیب را به مکان دیگر (موتور) می‌فرستد. آن چیزی که کاربراتور را کاربراتور می‌سازد، نقش کارکردی معین است نه ساختار فیزیکی معین.^۷

کارکردگرایی سطح اول

از دیدگاه کارکردگرایی سطح اول، حالت ذهنی همچون درد، ایفا‌کننده^۸ نقش علی (ن) است. از طرف دیگر بر اساس علم تجربی، حالت عصبی است که نقش علی (ن) را ایفا می‌کند. در این صورت درد با حالت عصبی این‌همان است. لوئیس و آرمسترانگ معتقد هستند، کارکردگرایی با فیزیکیسم سازگار است و این حالت مغزی است که نقش کارکردی را مشخص می‌سازد. از نگاه این گروه درد چیزی^۹ است که به واسطه سوزن تیز بوجود می‌آید و علت چروک ابرو می‌شود. بر اساس مثال کاربراتور، کارکردگرایی سطح اول معتقد است کاربراتور چیزی است که گاز و هوا را ترکیب می‌کند و این ترکیب را به جای دیگر می‌فرستد. کاربراتور شیئی فیزیکی است.^{۱۰} ■

1 . Kalevi 2003: 24-25

4 . Functional Specifier

7 . Block 2007c:35-38

10. Block 2007c:38

2 . Psychofunctionalism

5 . Block 2007c:67

8 . Occupant

3 . Block 2007b:38

6 . Property

9 . Thing

فهرست منابع

- خاتمی، محمود، *فلسفه ذهن*، تهران، نشر علم، ۱۳۸۷.
- دیویس، مارتین، *فلسفه ذهن*، ترجمه مهدی ذاکری، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۹۱.
- ذاکری، مهدی، "علیت ذهنی"، فصلنامه نقد و نظر، شماره ۵۸، ۱۳۸۹.
- ریونز کرافت، ایان، *فلسفه ذهن: یک راهنمای مقدماتی*، ترجمه حسین شیخ رضائی، تهران، نشر هرمس، ۱۳۸۷.
- کرباسی زاده، احسان و شیخ رضایی، حسین، *آشنایی با فلسفه ذهن*، تهران، نشر هرمس، ۱۳۹۱.
- مسلین، کیت، *در آمدی به فلسفه ذهن*، ترجمه مهدی ذاکری، قم، انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۸.

Block, Ned, "What is Functionalism", In, Block, Ned, *Consciousness, Function, and Representation*, Cambridge, The MITPress, Massachusetts.PP.27-44. 2007b.

Block, Ned, "Functionalism", in, Block, Ned, *Consciousness, Function, and Representation*, Cambridge, The MITPress, Massachusetts.PP.15-26. 2007a.

Block, Ned, "Troubles With Functionalism", In, Block, Ned, *Consciousness, Function, and Representation*, Cambridge, The MITPress, Massachusetts.PP.63-102, 2007c.

Byre, Alex, "Behaviorism", in *A companion to the philosophy of mind* edited by guttenplan, samuel, oxford, oxford university press.PP.132-140. 1996.

Chuchland, Pual, *Matter and Consciousness*, Cambridge, MIT Press.1999.

Churchland, Patricia, "Antireductionism in Functionalist Theories of the Mind", in, *Philosophy of mind*, edited by Beakly, Brian and Ludlow, Peter, combridge, The MIT press.PP.169-178. 2006.

Cockburn, David, *An introduction to the philosophy of mind*, New York, Palgrave.2001.

Fodor , Jerry, "The mind- body problem", in, Heil , John, *Philosophy of mind:A Guide and Anthology* , Oxrord, Oxford university press.PP.168-182, 2004.

Graham , George , " Behaviorism" , Available , [Http: // plato.stanford.edu](http://plato.stanford.edu).2010.

Heil, John , *Philosophy of Mind, A Contemporaty Introduction*, London And New York, Routledge.2000.

Kalevi, lehto, *Functionalism and Qualia*, PH.D., Bowling Green State University.2003

Kim, Jaegwon, *Philosophy of mind*, Boulder, Vestview press.1996.

Kim, Jaegwon, *Mind in a physical world*, Cambridge, MA:Bradford.1998.

King, Amy, "Qualia", Available, [Http: // iep.edu](http://iep.edu), oct.2008.

Kripke, Saul, *Naming and Necessity*, Cambridge, Cambridge .MA:Harvard university Press, 2001.

Lycan , William , "The mind-body problem", in *The Blackwell Guide to the philosophy of mind*, edited by stich, Stephan and warfield, Oxford, Blackwell publishing , LTD.PP.47-64.2003.

Lycan, William, *Consciousness*, Cambridge, MA:MIT Press.1995.

Lycan, William, "Form,Function,andFeel",in *The philosophy of mind*,edited by Beakley, Brain and Ludlow, peter, Cambridge, The MIT Press.PP.291-310.2006.

McGinn, Colin, *The Character of mind*, Oxford, Oxford University Press.1996.

Nolan, Daniel, *David Lewis*, McGill-Gueen university press.2005.

O'Connor, Timothy, and Robb, David, *Philosophy of Mind*, London and New York, Routledge.2003.

Putnam , Hilary , "Psychological Predicates", in, Heil , John, *Philosophy of mind:A Guide and Anthology*, Oxrord,Oxford university press.PP.158-167,2004.

رضا صفری کندسری، حسین واله

Putnam , Hilary, "Philosophy and our Mental Life", in, Putnam, Hilary, *Mind, Language and Reality*, Cambridge, Cambridge university press .PP.291-303.1975b.

Putnam , Hilary, "Putnam Hilary", In, *A companion to the philosophy of mind*, edited by Guttenplan, Samuel, oxford, oxford university press. PP.507-513. 1996

Putnan, Hilary, "Brains and behavior", in: Putnam, Hilary, *Mind, Language and Reality*, Cambridge, Cambridge university press. PP.325-341.1975a.